

تنفيذ اعمال حقوقى باطل در حقوق فرانسسه

نویسنده: الکس ویل

مترجم: مسعود حبیبی مظاهری



شپوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



اشاره

مطالعه حقوق خارجی به ویژه نظام حقوقی که تأثیر در
خور توجهی بر حقوق در کشور ما داشته است، بدون
تردید از اهمیت بسزایی برخوردار است و از آن میان
مطالعه نهادی که مشابه آن در حقوق داخلی نیز وجود
دارد، زمینه مساعدی برای آشنایی با حقوق خارجی
فراهم می‌آورد. این نوشتار بخشی (شماره ۳۱۹ - ۳۰۸)
از کتاب «حقوق مدنی، تعهدات» اثر «الکس ویل»
نویسنده فرانسوی است که به بررسی تنفیذ اعمال حقوقی
باطل در حقوق فرانسه پرداخته است.

ماهیت حقوقی تنفیذ:

تنفیذ عملی حقوقی است که به موجب آن، شخصی که می‌تواند از بطلان یک عمل حقوقی دیگر بهره‌مند شود، از درخواست بطلان چشم می‌پوشد. اثر تنفیذ نیز پوشاندن عیبی است که بدان عمل حقوقی آسیب زده است. از آن جا که مفهوم تنفیذ متضمن اعراض از دعوا ابطال است، سه نتیجه از آن به دست می‌آید:

۱. تنفیذ یک عمل حقوقی یک جانبه است و بی‌نیاز از توافق طرف دیگر قرارداد، معتبر

است.

۲. تنفیذ با بازسازی (refection) قرارداد تفاوت دارد.

الف) بازسازی قرارداد نیازمند توافقی نو میان طرفین قرارداد است و از این رو، واهی که قصد دارد عقد هبه‌ای را که به دلایل شکلی باطل است، تجدید کند، با توسل هیچ‌گونه عمل تنفیذی نمی‌تواند عیوب آن را رفع کند (ماده ۳۳۹ ق.م). بلکه باید در پی قبولی مجدد از سوی متهب باشد. به عکس، بیعی که به دلیل عدم اهلیت فروشنده، قابل ابطال است، ممکن توسط وی تنفیذ شود، بدون آن که این تنفیذ نیاز به قبول طرفی که از آن سود می‌برد داشته باشد. در مورد ابطال قرار داد، صاحب اختیار، طرفی از قرارداد است که بطلان به حمایت از او برقرار شده است. وی می‌تواند به میل خود خواستار بطلان شود یا با معتبر ساختن قراردادی که تنفیذش می‌کند، از آن چشم‌پوشد.

ب) رابطه حقوقی که طرفین یک قرار داد تنفیذ شده را به هم می‌پیوندد، نه به موجب عمل تنفیذ، بلکه به وسیله خود قرارداد که از آغاز معتبر فرض می‌شود، به وجود می‌آید، در مورد بازسازی قرارداد، عمل بازسازی، ارتباط را ایجاد می‌کند بدون آن که عطف به

ماسبق شود. نتیجه این تفاوت را می‌توان در نوع منافع مالی که توسط یکی از طرفین قرارداد پیش از تنفیذ یا بازسازی قرارداد، دریافت شده بوده، مشاهده کرد. هنگام تنفیذ قرارداد، طرفی که از منافع سود می‌برد، فقط بر اثر قرارداد اعتبار یافته، آن‌ها را برای خود نگاه می‌دارد و بر عکس، طرفی که منفعی را پیش از بازسازی قرارداد دریافت کرده در اصل موظف به باز پس دادن آن‌ها است؛ سِمَت او فقط از زمان بازسازی قرارداد به بعد آغاز می‌شود و نمی‌تواند این منافع را برای خود نگاه دارد، مگر این که شرطی خاص در قرارداد جدید آن‌ها را به وی اختصاص داده باشد.

۳. از لحاظ ذهنی، تنفیذ یک عمل حقوقی باطل به ویژه، اعلام‌کننده توافق مجدد طرفین در شرایط طبیعی به منظور تأمین اعتبار و کارایی آن عمل است، حال آن که انجام دادن عمل مطابق قانون مستلزم زوال عینی - و نه ذهنی - عیب است. نتیجه این که برقراری تعادل میان نتایج حاصل شده می‌تواند جانشین جبران عیب به گونه‌ای دقیق شود، یعنی تکرار عمل حقوقی به نحوی که قطعاً مطابق قانون باشد؛ اما روش تکرار عمل مطابق قانون، نسبت به گذشته اثر ندارد. ماده ۱۵۹۹ قانون مدنی مقرر می‌دارد که «فروش مال غیر باطل است» و این امر پذیرفته شده که اگر فروشنده مالکیت آن مال را به هر سبب به دست آورد، بیع فضولی صحیح خواهد بود.

شعبه‌های حقوقی و مطالعات فقهی
 رتال جامع علوم انسانی

قلمرو تنفیذ، بطلان مطلق و بطلان نسبی

در اصل همراه با تنفیذ این فرض وجود دارد که اقامه یا عدم اقامه دعوی بطلان فقط در اختیار یک یا چند نفر معین است. به عبارت دیگر، تنفیذ با بطلان نسبی ارتباط دارد. زمانی که یک عمل حقوقی به طور مطلق باطل است، تنفیذ آن عمل در اصل ممنوع است. دو دلیل - که از ارزش یکسانی برخوردار نیستند - برای دفاع از این نظر مطرح شده است:

۱. از یک طرف شخصی که از تقاضای ابطال چشم می‌پوشد - امری که مفهوم تنفیذ بدان باز می‌گردد - فقط حق خاص خود را در مورد تحقق بخشیدن به این بطلان، از بین می‌برد؛ در مورد بطلان مطلق هر ذی‌نفعی حق اقامه دعوا دارد.

۲. از سوی دیگر مبنای این بطلان آسیبی است که به منافع همگان و نظم عمومی وارد می‌شود، نه به منافع شخصی. با تکیه بر توجه به نظم عمومی حمایتی، نظر اخیر به ناچار باید بررسی شود.

ماده ۱۳۳۹ این اندیشه را به کار بسته مقرر می‌دارد: «واهب به وسیله هیچ نوع عمل تنفیذی نمی‌تواند عیوب هبهٔ میان زوجین را که از نظر شکلی باطل است، رفع کند؛ هبه باید به شکل قانونی از نو واقع شود».

اصلی که به موجب آن فقط در موارد بطلان نسبی امکان تنفیذ وجود دارد باید با شرح جزئیات مورد اختلاف بیان گردد؛ اختلافاتی که به دلایل مختلف بسته به وجود مسأله تنفیذ، صرف نظر کردن یا تکرار عمل وجود دارند. گاهی فرق گذاشتن میان این مفاهیم گوناگون دشوار است.

الف) از ماده ۱۳۴۰ قانون مدنی چنین به دست می‌آید که پس از مرگ واهب، تنفیذ عقد هبه توسط ورثه، چشم پوشی ایشان را از هر اعتراض - خواه نسبت به عیوب شکلی خواه هر ایراد دیگر - به همراه دارد.

ب) به شیوه مقایسه‌ای، پذیرفته شده است که اگر از پیش، عیب یک عمل حقوقی را که به بطلان مطلق آن عمل انجامیده، - به ویژه در مورد نقض یک قاعدهٔ نظم عمومی - نتوان از بین برد، «یکی از طرفین قرارداد، پس از ایجاد حقیقت همواره می‌تواند از اعمال یک قانون هر چند به نظم عمومی مربوط باشد، صرف نظر کند».

در این چهار چوب ناچاریم به وجود یک نظم عمومی حمایتی که مستنزم ضمانت اجراهای اساسی است اعتراف کنیم. با وجود این با توجه به عدم قطعیت ملاک تمایز میان دو نوع نظم عمومی، این گرایش قابل ایراد است. این گرایش تا آن جا پیش رفته که به نوع شروط غیر قانونی مربوط به تعیین شاخص‌های عالی در قرارداد (Clause d'indexation illicite) که بدیهی است با نظم عمومی ارشادی (یا اقتصادی) بیگانه نیست، ارتباط می‌یابد.

ج) همچنین پذیرفته شده است که بر پایه مکانیسم تکرار، طرفین قرارداد پس از زوال

سبب بطلان مطلق، می‌توانند به طور ضمنی یا صریح، اراده خود را مبنی بر حفظ یا اجرای یک قرار داد باطل اعلام کنند. هر قرارداد تسویه حساب پس از برقراری نظام اشتراک اموال در زناشویی یا یک بیع میان زوجین یا هبه تغییر شکل یافته میان همسران، که اگر در طی دوران زناشویی واقع شده باشند، باطلند، می‌توانند بسته به اراده طرفین پس از انحلال بنکاح اجرا گردند.

شرایط تنفیذ

شرایط ماهوی: تنفیذ یک عمل حقوقی قابل ابطال یا قابل فسخ، تابع سه شرط است:

الف) عمل تنفیذ باید از شخصی صادر گردد که می‌تواند از بطلان بهره‌مند شود. این شرط از تعریف تنفیذ ناشی می‌شود که به معنای اعتراض از حق مطالبه بطلان است.

ب) در زمانی که عمل تنفیذ صورت می‌گیرد، باید عیبی که به عمل حقوقی آسیب زده است، از بین رفته باشد، زیرا در غیر این صورت، این تنفیذ نیز دارای همان عیبی است که عمل حقوقی که هدف، استحکام بخشیدن به آن است - دارد. اعمال همین فکر را می‌توان در ماده ۱۱۱۵ قانون مدنی یافت که مطابق آن، تنفیذ عمل حقوقی که به سبب اکراه باطل است. فقط پس از رفع اکراه می‌تواند واقع شود. همین طور، به موجب ماده ۱۳۱۱ قانون مدنی صغیر فقط پس از رسیدن به سن کبر می‌تواند عمل حقوقی را که در وضعیت صغر واقع شده، به گونه‌ای مؤثر تنفیذ کند.

ج) شخص تنفیذ کننده، با آگاهی کامل از سبب بطلان، یعنی با علم دقیق به عیب و با اراده برطرف کردن آن، اقدام به تنفیذ کند.

ماده ۱۳۳۸ قانون مدنی که خواستار این توجه دوگانه در عمل تنفیذ شده است، نیز متضمن این مطلب است.

شرایط شکلی: دو نوع تنفیذ وجود دارد: تنفیذ صریح و تنفیذ ضمنی.

الف) تنفیذ صریح، ناشی از اراده‌ای است که به طور صریح و رسمی، قصد بر تنفیذ را اعلام می‌کند. هرگاه سندی که حاکی از این تفسیر است تنظیم شده باشد، این سند برای این که

معتبر باشد شرایط گوناگونی را در خود جمع کند. ذکر موارد زیر لازم است:

۱) جوهر تعهد؛ یعنی قراردادی که موضوع تفنیذ است نیازی نیست که تمامی مضمون این قرارداد در سند مجدداً تکرار شود، اما شرایط اساسی که ویژگی یک قرارداد را تعیین می‌کنند باید در آن ذکر شوند؛ ۲) ذکر انگیزه دعوی بطلان یا فسخ؛ یعنی اشاره به عیبی که به قرار داد آسیب زده و قصد رهاشدن از آن وجود دارد؛ ۳) قصد بر طرف کردن این عیب (ماده ۱۳۳۸، بند اول).

با وجود این نباید درباره ماهیت این مقررات دچار اشتباه شویم. این سند، فقط دلیلی بر عمل تفنیذ به شمار می‌رود و در صورتی که هنگام تحریر سند، شرایط دقیق فوق الذکر رعایت نشود، این سند نمی‌تواند به عنوان دلیل به کار رود. اما خود تفنیذ مؤثر باقی می‌ماند؛ به این شرط که شخصی که مدعی آن است، بتواند به گونه دیگری آن را ثابت کند، به ویژه از طریق دیگر شیوه‌های اثبات و بخصوص با شاهد. اگر مبلغ دعوا از ۵۰۰۰ فرانک تجاوز نکند. یا اقرار یا سوگند طرف مقابل. عمل تفنیذی که به طور صحیح واقع نشده است، می‌تواند به عنوان لایحه‌ای در پاسخ به دادخواست خواهان (Commencement de Preuve Par écrit) به کار رود (ماده ۱۳۴۷) و در نتیجه، اقامه دلیل به وسیله شاهد را بدون محدودیت مبلغ، قابل قبول گرداند.

ب) در نبود دیدگاه شکل‌گرا (فرمالیسم) امکان یک تفنیذ ضمنی فراهم می‌شود که در صورت فقدان هر گونه تفنیذ صریح، از عمل شخصی که حق تفنیذ دارد استنباط می‌شود؛ به این شرط که در بردارنده همه شرایط ماهوی که پیش تر اعلام شد، باشد. ماده ۱۳۳۸، مثالی از تفنیذ ضمنی را ارائه می‌دهد: «در صورت فقدان عمل تفنیذ، کافی است که تعهد در زمانی که می‌توانسته به طور صحیح تفنیذ شود، به گونه‌ای ارادی اجرا شود».

به علاوه برای آن که تفنیذ ضمنی محقق شود، نیاز نیست که تعهد به طور کامل اجرا شود، اجرای جزئی، مثلاً پرداخت بخشی از یک دین که به دلیل عدم اهلیت قابل ابطال دانسته می‌شده، کافی است. برای بطلان تعهد، نمی‌توان به مانده بدهی استناد کرد.

مطلبی که در ماده ۱۳۳۸ مندرج است هرگز جنبه محدود کننده ندارد. اجرای ارادی تعهد

از سوی مدیون فقط یکی از مواردی است که انسان می‌تواند از نظر خود، ارادهٔ تنفیذ عمل قابل ابطال را استنباط کند. به عنوان مثال، امر بهره‌برداری از مالی که به موجب یک قرارداد - که کسی حق مطالبهٔ بطلان آن را دارد - کسب شده با وجود علم به سبب بطلان می‌تواند تنفیذ ضمنی ارزیابی شود یا همین طور اگر خریدار یک ملک که می‌دانسته می‌تواند خواستار بطلان قرارداد بیع شود، قسمتی از آن ملک را ویران کند، می‌توان استنباط کرد که عمل وی نوعی تنفیذ ضمنی است؛ زیرا خریدار آگاهانه خود را در وضعیت عدم امکان بازگرداندن وضع سابق قرار داده است. اما زمانی که مدعی می‌خواهد تنفیذ ضمنی یک عمل را نشان دهد کافی نیست که وجود اعمالی - مثل اجرای یک عمل حقوقی قابل ابطال - را ثابت کند که ماهیت آن‌ها تحقق بخشیدن به چنین تنفیذی است، بلکه اثبات کند که در لحظهٔ اجرای طرف قرارداد از وجود عیب آگاه بوده و قصد از بین بردن آن را داشته است. چنین قصدی باید به روشنی از اوضاع و احوال استنتاج شود و وجود آن مفروض نیست. آنچه در این جا مطرح است فقط اجرای اصول کلی در زمینه رضا است.

آثار تنفیذ

۱. تأثیر تنفیذ قرارداد تا کجا است؟ میان طرفین قرارداد، عمل حقوقی تنفیذ شده کاملاً معتبر می‌شود و دیگر نمی‌توان خواستار بطلان شد، نه از راه اقامه دعوا و نه از راه شکل ایراد. به علاوه، تنفیذ نسبت به گذشته نیز تأثیر می‌کند، یعنی عمل تنفیذ شده از آغاز معتبر فرض می‌شود. اما این اثر تنفیذ، مستلزم این امر است که در صورت وجود اشخاص متعدد که حق اقامه دعوی بطلان دارند، تنفیذ عمل توسط همه آن‌ها صورت گرفته باشد. بدیهی است تنفیذی که توسط تمامی اشخاصی که حتی اقامه دعوی بطلان دارند، صورت نگرفته است هرگز عمل مورد تنفیذ را معتبر نمی‌گرداند، مگر نسبت به شخص یا اشخاص تنفیذ کننده؛ و دیگران حق اقامه دعوی بطلان را برای خود نگه می‌دارند.

۲. حفظ حق شخص ثالث: تنفیذ عمل حقوقی باطل آثارش را به بار می‌آورد «مع ذلک بدون لطمه زدن به حق اشخاص ثالث» (ماده ۱۳۳۸، بند ۳). متن قانون به کدام حق اشاره می‌کند؟

چگونه تنفیذ می‌تواند به اشخاص ثالث لطمه بزند؟

فرض کنیم که یک صغیر (الف) به گونه‌ای غیر صحیح ملکی را به «ب» فروخته است. «الف» پس از کسب اهلیت، همان ملک را به «ج» فروخته و پس از آن، تمایل به تنفیذ بیع نخستین که در زمان صغر منعقد کرده بوده، در او پدید آمده است.

اگر اصول کلی را به کار ببندیم که مطابق آن‌ها، عمل باطل تنفیذ شده از آغاز معتبر فرض می‌شود، این نتیجه به دست می‌آید که بیع سابق معتبر است و بیع لاحق بی اثر [که در این حالت] خریدار دوم موقعیت خود را متأثر از تنفیذ می‌بیند. و قانون مانع تحقق چنین اثری می‌شود. بدون شک این فرض وجود دارد که خریدار دوم ملک را فقط به این دلیل که می‌دانسته بیع نخست باطل است خریداری کرده؛ وی با توجه به دعوا بطلان - که به فروشنده تعلق داشته و می‌توانسته فرض شود که دعوای مذکور تا اندازه‌ای که برای چیره شدن او بر خریدار دیگر ضرورت داشته ضمناً به وی واگذار شده است - معامله کرده است و تنفیذی که توسط بایع صورت گرفته نمی‌تواند در برابر حق خریدار که حق مطالبه بطلان بیع نخست را کسب کرده، قابل استناد باشد، مگر این که اراده خلاف آن اعلام شده باشد.

می‌بینیم که اشخاص ثالث مورد نظر در ماده ۱۳۳۸ کسانی هستند که در حالی که با فاعل یک عمل حقوقی قابل ابطال - که می‌توان بطلان آن را مطالبه کرد - معامله کرده‌اند، از طریق این اقدام، این حق را به دست آورده‌اند که خواستار بطلان شوند. عمل تنفیذ باید حقوق مکتسب قائم مقامان خاص (ayants cause à titre Particulier) را رعایت کند. قاعده‌ای که بند ۳ ماده ۱۳۳۸ بدان اختصاص یافته، به قائم مقامان عام (ayants cause universels) ارتباط ندارد؛ اشخاص اخیر در تمامی اعمال شخص مقوم عنه، با وی مرتبطند. همچنین تنفیذ در برابر بستانکاران با سند عادی قابل استناد است. با وجود این اگر تنفیذ نمایانگر یک خصیصه متقلبانه نسبت به بستانکاران باشد، ایشان می‌توانند از طریق اقامه دعوای ابطال، خواستار فسخ آن شوند.



شپوهنځي ګاه علوم انساني ومطالعات فرېنچي
پر تال جامع علوم انساني